روزگار یک داوطلب

یادمانی بر دردی که فراموش خواهد شد

شارمین میمندی‌نژاد
مؤسس جمعیت امام علی(ع)

● در تنگنای این زیرزمین تاریک، مدتی طولانی عباس کوچک مورد آزاروأذیت مردی بیمار قرار داشت و به‌تازگی او را از این حبس تلخ بیرون آوردیم و به یکی از خانه‌های جمعیت امام علی(ع) سپردیم. پسرک شش‌ساله پر از درد است و به هرکس که به‌سویش می‌آید، حمله می‌کند. شاید او در آینده کسی باشد که ملتی را داغدار کند و کودکی را در ظهر گرم به حبس ماشینی بگذارد و بگذرد تا اشاره‌ای بر ذهن ما داشته باشد. چند روز پیش از این، مادر و پدر بنیتا به مراسم جمعیت - افتتاحیه لیگ فوتبال کودکان حاشیه‌نشین- آمده و منتی آسمانی از ساحت صبرایوب‌وارشان بر سرِ جمع ما گذاشته بودند. پیش پای این خانواده، زانوی غم به زمین زدیم و از فروافتادگی و شرم نگاهمان به نظاره بزرگی‌شان نشستیم. در این فکر بودم چگونه می‌توانیم تسلی باشیم که موجی افتاد بین دخترکان کوچک جمعیت و همه با اشک و زاری، شادی مراسم را رها کردند و به پیشواز مادر بنیتا آمدند. این مادر، فرزندِ آغوشش را گم کرده و بسیاری از دخترکان کوچک ما در جمعیت، مادرانشان را در افیون و اعتیاد؛ و چه غریبانه فرزندانمان در آغوش این مادر شدند. چند روز پیش تو ای مادرم، فرزندان مرا به جان و دل گرفتی و من اینک، آمده‌ام تا به فاصله پرده‌ای از خاک، بنیتای تو را در جان و دل گیرم. اینجا مزار بنیتاست و ۴۰ روز گذشته و به‌زودی فراموش خواهیم کرد این درد را. سنگ مقبره، تداعی گهواره‌ای کودکانه است. بالای آن، جایی برای اسباب‌بازی نوزاد در نظر گرفته شده و بر فراز این آرامگاه کوچک، عکس آن دختربچه هشت‌ماهه زیبا، با جمله «بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» قلبت را چنگ می‌زند. می‌لرزم و می‌گریم از کودکان رهاشده‌ای که عاقبتشان در حاشیه‌های اعتیاد و فساد و خشونت، در نهایت، دزدیدنِ جگرگوشه مادری است. از خود می‌پرسم که چه می‌شود کرد که غمنامه‌هایی این‌چنین در سرزمینم باز تکرار و تقدیر نشود که ذهنم با صدای مداح و قیاسی که بین بنیتای کوچک و علی‌اصغر(ع) کربلا می‌کند، به گذشته‌های دورِ تشنگی عدالت و سوی پاسخی دردناک می‌رود. رابطه‌ای ظریف در خیالم شکل می‌گیرد. اگر مردمان یاری می‌کردند کودک آن آزاده‌مرد را در ظهر داغ عاشورا، شاید در این ظهر داغ پاکدشتمان، رسم مردانگی و مروتمان آلوده نمی‌شد. اتومبیلی که بنیتا در آن حبس بوده و نفس‌گیر ظهر گرم تابستان شده، بر سرِ گذرِ رفت‌وآمد قرار گرفته و بسیاری مردمان از آن عبور کرده‌اند و انگار آن‌قدر گرفتار بوده‌اند که نمی‌خواستند گره از گرفتاری حتی یک نوزاد بگشایند. مرثیه مداح اوج می‌گیرد. حال از شلاق و ترکه‌هایی که بر تن رقیه(س) در کربلا نشسته است، می‌گوید. انگار که این داستان فقط در ۱۴۰۰ پیش رخ داده است. دلم می‌خواهد دست مداح را بگیرم و به خانه جمعیت امام علی(ع) در پاکدشت ببرم و نشانش دهم که چگونه دختربچه‌هایمان زیر ترکه‌ها و شلاق و تجاوز خرد شده‌اند... به خود می‌گویم در این ندبه مداح، جای علی‌اصغر(ع) و رقیه(س) به شبیه‌خوانی، همان بنیتای کوچک و دخترکان تن‌زخمی «خانه ایرانی» محله پاکدشتِ ماست و از خود می‌پرسم در این تعزیه، نقش یزید با کیست؟! فهمم در این معادله بی‌عدالتی، کامل می‌شود. از ظهر عاشورا حمایت و یاری کودکان، رهاشده و تقدیر تلخمان گشته. بر سر آن گور کوچک، در خود بیشتر مچاله می‌شوم. شاید من یزید باشم، شاید تو و شاید همه ما که به‌راحتی از زخم‌های کودکان سرزمینمان می‌گذریم.

گزارش میدانی خبرنگار «شرق» از مخدرهای معروف این روزهای بازار

۳ دود و ۲ فوت

شهرزاد همتی

گفت قرارمان میدان انقلاب، همین‌طور که می‌خندید پشت تلفن گفت: «این چسبیدن به دروازه‌غار یعنی اینکه بقیه شهر خیلی کارش درسته؟ حالا شما عِرق خاصی داری به دروازه‌غار، بحث آن جداست؛ اما می‌خوام ببرمت یک جای جدیدم ببینی، بری واسه خبرنگارا تعریف کنی که چقدر کارت درسته». جلوی سینما بهمن قرار می‌گذاریم. کلاه ایمنی‌اش را بالا نمی‌برد و با سر اشاره می‌کند که سوار شوم.

بهمن از آدم‌های مورد اعتماد است؛ در همه این سال‌ها، وقتی نبوده که بخواهیم برای گشت‌زنی به دروازه‌غار برویم و نباشد. حالا به قول خودش می‌خواهد دودی‌های خفن‌تری را نشانم دهد؛ آنهایی که هنوز کراک می‌کشند و بعدش شیشه را با ولع نفس می‌کشند. می‌گوید آنها محدود به دروازه‌غار هم نیستند. از پارک شهر، نیاوران، پل روشندلان، میدان انقلاب، میدان آزادی، میدان ونک و ولنجک ریشه دوانده‌اند و ته خط همه آنها می‌رسد به... دروازه‌غار!

ترک موتور نشسته‌ام و به حرف‌هایش گوش می‌دهم؛ به صدایی که توی باد می‌پیچد و دود سیگارش که بالای سرمان حلقه کرده است. می‌گوید: «الان هنوزم شیشه اوله؛ یعنی اصلا فعلا رودست نداره. مثل اون وقتا که هروئین سلطان بود؛ الان اوضاع شیشه اینه. بچه سوسول قرتیا گل می‌کشن؛ اما آدمایی که خیلی زیادی مردن، هنوز با همون شیشه و هروئین حال می‌کنن. می‌دونی چی می‌گم؟ یعنی این خلاف سنگین کارا... یکی، دو تا هم ماده بی‌ریخت داریم که هنوز نونهالن... (می‌خندد)؛ یعنی دو، سه ساله اومدن تو بازار؛ ولی می‌گیرن بالاخره... همین روزا میان بالا می‌ترکونن بازار رو... چون جماعت شیشه هم کمتر می‌کشن؛ یعنی به قول شما فرهنگ‌سازی شده، می‌ترسن. بعد ساقی میاد بهشون می‌گه این مواد خارجکیه، بکش کم‌ضرر، اون اوسکولم می‌کشه و می‌شه سه‌دودی...».

از میدان انقلاب وارد خیابان انقلاب می‌شویم. کمی پایین‌تر از خیابان ۱۶ آذر، پسر جوانی ایستاده است؛ بهمن موتور را به طرفش یله می‌دهد و می‌گوید: «حامد چیز میز چی داری تو بساطت؟ سرش را بالا می‌کند و می‌گوید: گل و حشیش. الانم کسادیم دانشگاه تعطیله... . بهمن می‌گوید: سه‌دود، سه‌دود می‌خوام، داری بزنیم بریم هوا؟ می‌گوید: نه برو روشندلان، پایین پل از یحیی بگیر...».

یحیی جوان است و روی یک گاری زیر پل نشسته است؛ همان‌جایی که ماشین‌ها دور می‌زنند و به سمت بهارستان روانه می‌شوند. چوب‌ها را روی گاری مرتب می‌کند و با دیدن بهمن، دهانش به خنده وا می‌شود و دندان‌های نداشته‌اش را در ذهن ردیف توی دهانش می‌چینیم. بهمن همین‌طور که موتور را پارک می‌کند، می‌گوید: «نیا پایین، سفت بشین زود باید بریم. دست می‌دهند و به زبان خودشان با فحش‌های عجیب شوخی می‌کنند، بهمن دست توی جیب یحیی می‌کند و کیسه‌های کوچک دوا را توی دستش بالا و پایین می‌کند. دوا همان هروئین است. بسته‌ها را به یحیی تحویل می‌دهد و اسکناس‌ها را مچاله از یحیی می‌گیرد. باز هم سراغ سه‌دود را می‌گیرد. یحیی می‌گوید برو کوچه... پایین کوچه خونه اعظم نفیسی رو سؤال کن، دو تا تقه بزن به پنجره، میاد روشنت می‌کنه. دستمال چی؟ هست هنوز؟ این را بهمن می‌گوید و یحیی جواب می‌دهد نگرفته هنوز... خیلی خفن و ترسناکه حاجی... همون سه‌دودم کله می‌کنه. اسمش روشه دیگه، سه‌دود... .

از میان گاری‌ها با موتور بهمن که اسمش ماندگار است، رد می‌شویم. بهمن تأکید می‌کند اینجا از دروازه‌غار خطرناک‌تر است چون هنوز آدم‌ها به اندازه یک پاتوق رسمی رویش حساب نمی‌کنند. می‌گوید برای همین غریبه‌ها را کمتر راه می‌دهند و باید شبیه‌شان باشی تا درکت کنند. بعد با خنده ریز می‌گوید: «حالا شما که شبیهش نیستی. ما می‌گیم از خوبای غاری، می‌گیم از این بالاشهریا که بوقن فک می‌کنن واسه خرید دوا باید بکوبن تا غار بیان. واسه همین ادا منگا رو دربیار. از رو موتور هم پا نشو تا ما بریم سراغ اعظم خطر... . می‌خندد و می‌گوید الانه واسه‌اش لقب ساختم. دیدم فضا رو اکشن کنم، می‌خوای بنویسی خوشحال شی... .

پلاک ۱۴ یک ساختمان معمولی در محله پیچ‌شمیران تهران. آپارتمان قدیمی سه‌طبقه تک‌واحدی که اعظم طبقه پایین آن می‌نشیند و باید با تقه‌ای به پنجره ساختمان، از آمدنمان آگاهش کنیم. پنجره را باز می‌کند و می‌گوید: «بهمن تویی؟ اینورا؟». بهمن جلو می‌رود و به زبان محلی خودشان با او حرف می‌زند. چند دقیقه بعد در باز می‌شود و وارد می‌شویم».

اعظم زنی است از چابهار، سه سال پیش شوهرش را به جرم حمل ۳۰ کیلو شیشه اعدام کرده‌اند. توجیهش برای راه‌انداختن این خانه که به آن گذر تریاکی‌ها می‌گویند (شیره‌کش‌خانه)، همین است. اینکه باید شکم بچه‌هایش را سیر کند. فربه است و به‌غایت سبزه‌رو. روسری رنگی‌اش را دور سرش پیچیده و ماده‌ای قهوه‌ای رنگ مثل ماسه در دهانش می‌جود و هرچند دقیقه یک بار، داخل سطل کنار حیاط تفش می‌کند.

دستش را به سمتم که کز کرده‌ام کنار دیوار، دراز می‌کند و وارد می‌شود. مسلسل‌وار برایم حرف می‌زند: ببین این بهمن خیلی فلان فلان شده‌اس. اصلا شما واسه چی میری از خونه بیرون، دختر به این قشنگی خطرناکه. شما دو ثانیه زنگ بزن به میلاد هرچی بخوای از کشیدنی، خوردنی، آبکی می‌فرسته واسه‌ات خونه. پول پیکش هم تا یک ماه مهمون منی. این ادا و اطوارها و ادای نادون‌ها رو درنیار. الانم سه‌دود می‌خوای؟ اول بیا این بریز تو دهنت رنگت پریده، یک کم حالت بهتر شه. یک بسته کوچک از داخل جیبش درمی‌آورد و به دستم می‌دهد. می‌گوید: بزن روشن شی خانم... بسته‌ای کوچک و قهوه‌ای با بسته‌بندی شبیه تمبر هندی توی دستم است. اعظم از حیاط دور می‌شود و من به بهمن می‌گویم: ناسه؟ می‌گوید همونه که خودش می‌کشید، اسمش پان‌پراگه. بریز تو دهنت و بجو و تف کن. عین حشیشه. می‌گه بجو ولی اصلا سعی نکن قورتش بدی‌ها... سرگیجه می‌گیری، نمی‌تونم بشونمت ترک موتورها... .

بسته را باز می‌کنم و برگ‌ها خرد و خشک توی دستم رها می‌شوند. گلوله‌ای کوچک در دهانم می‌گذارم... انگار گل سیگار را از داخلش جدا کرده‌ام و در دهان گذاشته‌ام... اعظم با یک سینی چای وارد حیاط می‌شود و راهنمایی‌مان می‌کند. به صورت کج‌ومعوجم که نگاه می‌کند خنده‌اش می‌گیرد و می‌گوید: فک آدماس می‌جوی، تفش کن تو سطل نریزی وسط حیاط، حال جمع‌کردن کثافت رو ندارم... .

حالا در هال نشسته‌ایم. چای را در استکان‌هایی که انگار خوب شسته نشده‌اند و زرد شده‌اند، می‌ریزد و نبات را داخلش می‌گذارد. تریاک، شیشه و هروئین را جدا در نعلبکی‌هایی گذاشته و وسط سینی است. بهمن عصبی است و می‌گوید باید زود برویم. دوباره سراغ سه‌دود را می‌گیرد. اعظم می‌خندد و می‌گوید: سه‌دود می‌گن همون کروکودیله‌ها. می‌خوای گرفتار سه‌دودش کنی که بعدا نتونه در بره، ای شیطووون... .

دوباره از اتاق بیرون می‌رود و بهمن می‌گوید: شما جات اینجا نیستا، خودت خواستی بیای. الانم سه‌دود رو ببین و رفتیم. عینهو کراک می‌مونه اما حالش خوشه. زیاد نباید کشید. اما زخم میاره مث سیاه زخم... واسه همین هم ملت خوفش رو دارن... .

ماده مخدری که بهمن توی پرت و پلا و خوشمزگی نونهال صدایش می‌کند، سه سال است وارد ایران شده و در خراسان و سیستان‌وبلوچستان بیشترین طرفدار را دارد. سه‌دود را در دستم می‌گذارند. اعظم می‌گوید واسه این اسمش سه‌دوده که با سه تا دود و دو تا فوت می‌ری بهشت. بهمن می‌گوید سه‌دود ترکیب‌شده سه نوع ماده مخدر است. کدئین و دزو مورفین دارد و آن را کروکودیل می‌گویند چون زخم‌هایش روی تن مثل دندان‌های کروکودیل جا خوش می‌کند. اعظم می‌گوید بهش هروئین فشرده هم می‌گن. واسه سردردم خیلی خوبه انگار کدئین هم داره. دوباره می‌خندد و فندک اتمی را زیر پایپش می‌گیرد و دود می‌کند، دود را توی صورتم فوت می‌کند که بخوری حالم کمی جا بیاید. یک چیزی هم داریم به اسم دستمال عینهو دستمال عطری می‌مونه، می‌پیچی لای سیگار و دودش می‌کنی. سانتی هم می‌فروشن. ما به شوما می‌دیم سانتی ۵۰ تومن که مامانت اینا تو خونه فکر کنن شما سیگار می‌کشی. اینا دزو مورفین داره از چین سفیدم بهتره. این حرفا هم که می‌زنن زخم میاره، واسه کسادی کار ماست. بذار یک چیز بامزه بهت بگم، کراک که اومد زخم می‌کرد اما زخماش اون‌طوری که بی‌آبرومون کردن نبود. می‌دونی چرا کراک رو نمی‌خواستن، چون تصمیم این بود افراد شیشه بکشن و آنهایی که می‌خواستن الکل رو ترک کنن، رفتن سراغ شیشه. باکلاساش می‌شنیدن که الکل با شیشه حل می‌شه، ترک می‌کنید. یعنی یک‌سری بچه سوسول الکلی، شدن شیشه‌ای الدنگ. واسه همینم به سه‌دود می‌گن کروکودیل، خیلی هم خوبه شما بکش حالت جا بیاد... .

سرگیجه، منگی، گیجی، توهم از اولین احساساتی است که با کشیدن سه‌دود سراغ مصرف‌کننده می‌آید. توهم سنگین، حالت تهوع هم دارد. می‌گویند سه‌دود می‌تواند جزء سنگین‌ترین مخدرهای موجود در بازار باشد. حالا در میدان امام حسین سه‌دود را بیشتر می‌شود پیدا کرد. می‌گویند سه‌دود مال آخر خط است، با زخم‌های سنگین، که توهمش توهم شیرینی نیست، توهم مرگ می‌دهد و آدم‌ها زخمشان را می‌کنند و تمام می‌شوند.

از خانه اعظم که بیرون می‌رویم می‌گوید هزینه سینی‌نگاری (سینی مواد) و چای و استراحت می‌شود ۴۵ هزار تومان. چک ۵۰هزارتومانی را در دستش می‌گذارم و شماره میلاد را می‌گیرم که این‌بار با پیک برایم مواد بیاورند. شاید سه‌دود، شاید حشیش و شاید هم چین سفید... .

یادداشت

به بهانه روز بین‌المللی سوادآموزی و کودکان بازمانده از تحصیل

فاطمه اشرفی
کارشناس سیاست‌گذاری عمومی

● گرامیداشت روز بین‌المللی سوادآموزی فرصتی است برای دولت‌ها و جوامع مدنی تا بر همه تلاش‌های انجام‌شده در این راستا تأکید کنند و علاوه بر آن، با مدنظر قراردادن چالش‌های موجود، فرصت‌های ریشه‌کن‌کردن بی‌سوادی را فراهم آورند. در شرایطی که در دنیای کنونی تعاریف متفاوتی از سطوح سواد و بی‌سوادی می‌شود، برخی جوامع همچنان با مفهوم سنتی آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. آثار چندوجهی سواد، مردم را توانمند و آنها را قادر می‌کند به‌طورکامل در جامعه مشارکت کرده و به بهبود معیشت کمک کنند. سواد همچنین جوامع را به‌سوی توسعه پایدار هدایت کرده و مشارکت بیشتری را در بازار کار فراهم می‌آورد، سلامت و تغذیه کودکان و خانواده‌ها را بهبود می‌بخشد، فقر را کاهش و فرصت‌های زندگی را افزایش می‌دهد. جدای از مفهوم سنتی سوادآموزی که شامل خواندن، نوشتن و حساب‌وکتاب می‌شود، امروزه سواد، ابزاری برای شناسایی، درک، تفسیر، ابداع و ایجاد ارتباط در دنیای دیجیتال است. درحال‌حاضر حداقل ۷۵۰ میلیون جوان و بزرگ‌سال توانایی خواندن و نوشتن ندارند و ۲۵۰ میلیون کودک از دسترسی‌نداشتن به مهارت‌های پایه‌ای سوادآموزی رنج می‌برند. در نتیجه تعداد بسیاری از افراد کم‌سواد و کم‌مهارت، از مشارکت در جوامع خود محروم هستند.در سال ۲۰۱۶ کشورهای اسکاندیناوی جزء باسوادترین کشورهای دنیا بوده‌اند. به ترتیب فنلاند، نروژ، ایسلند، دانمارک و سوئد پنج کشور اول باسواد دنیا را در این سال تشکیل می‌دهند. همچنین براساس آخرین سرشماری نفوس و مسکن، ۸۸ درصد از جمعیت ایران باسواد هستند که نسبت به آمار مشابه دو سال گذشته شش درصد افزایش داشته است. این رقم میان افراد ۱۰ تا۴۰ سال ۹۴.۷ درصد است.با وجود تلاش‌های گسترده و فراگیری که در نزدیک به چهار دهه برای محو بی‌سوادی در کشور انجام شده، هنوز تا رسیدن به ایده‌آلِ ازبین‌رفتنِ قطعی بی‌سوادی در کشور به‌ویژه براساس استانداردهای بین‌المللی فاصله داریم. در این میان آمارهای متفاوتی از کودکان بازمانده از تحصیل از سه میلیون کودک ایرانی تا ۵۰۰ هزار نفر در گردش است که بیشترین تمرکز آن در استان‌های مرزی و محروم کشور و نیز مناطق حاشیه‌ای شهرهای بزرگ قرار گرفته است؛ موضوعی که با کودکان کار و خیابان در کشور ارتباط مستقیم یافته است، به عبارت دیگر وضعیت کودکان کار کشور با سطح و کیفیت سواد آنان و نیز خانواده‌هایشان پیوند مستقیم دارد. کودکانی که به دلایل گوناگونی که غالبا از وضعیت اقتصادی خانواده‌ها منشأ گرفته است امکان دسترسی عادلانه به آموزش رسمی را نیافته‌اند؛ علاوه بر اینکه فقدان یا کمبود زیرساخت‌های آموزشی در روستاها و مناطق محروم به‌ویژه در مقاطع بعد از دبستان، ناهمواری جاده‌ها و کمبود شدید وسایل حمل‌ونقل جاده‌ای در مناطق یادشده عملا کودکان فراوانی را از چرخه آموزش به‌عنوان طبیعی‌ترین حق انسانی خود محروم کرده است. کودکانی که در کودکی و در سن مدرسه از دسترسی به آموزش محروم شده‌اند، غالبا در زمره محرومان ابدی سواد و آموزش در کشور به حساب می‌آیند، چراکه نظام آموزش رسمی در کشور برای کودکانی که به‌هردلیل از تحصیل بازمانده‌اند...

ادامه در صفحه ۱۷

جدول ۲۹۱۷ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- سندهایی که معادل پولی آن را نظام بانکی هر کشور تضمین کرده است- سیمی با ولتاژ صفر ۲- از آفات نباتی - شکوه و عظمت- استوار ۳- خوراکی برای چارپایان اهلی- موزیسین ژاپنی و خالق قطعه معروف جاده ابریشم ۴- کهن‌ترین قسمت اوستا- نام چند نفر از پادشاهان فرانسه بود- جهیزیه ۵- زهر- مرکز استان مرکزی- عزاداری- موجب زیان و فساد ۶- همیشگی- پدر- ماجرا ۷- چراغ توری- رهبر استقلال هندوستان ۸- لوس- سر مربی تیم فوتبال سایپا- سخنان بیمار تب‌دار ۹- ترقی و پیشرفت- نوعی فعالیت ذهنی ۱۰- چاهک کف حوض- واهمه- فصل اول ۱۱- صوت شگفتی- آحاد- رودی در عراق- همسر مرد ۱۲- جریان برق اولیه کوئل را قطع و وصل می‌کند- کشور جزیره‌های گرانیتی در شرق آفریقا- مرکز کردستان ۱۳- موجود زنده ذره‌بینی و موجب بیماری- لباس کشباف ۱۴- از تیم‌های فوتبال باشگاهی ایتالیا- به هیچ‌وجه- دلسردی ۱۵- نمو- رمان مشهور احمد محمود، نویسنده معاصر.

عمودی:

۱- مادر عرب- پاره و جدا کردن- از شدت خنده بی‌حال‌شدن ۲- سرپرست جامعه‌اسلامی- دارنده صفت‌های ناپسند- مردار ۳- بی‌حالی- کشتزار- نیلگون ۴- قراردادن- چین ملی ۵- سلسله آغامحمدخان- شهری در لبنان- بستنی چوبی ۶- نوزاد- نوعی بیماری ویروسی کشنده- مزد اگر می‌طلبی طاعت... ببر ۷- تکرار حرفی- نوعی هواپیمای جنگی- از لبنیات ۸- پشتگرمی- آگاه و هوشیار- شکاف باریک ۹- نمایش‌نامه‌ای از فدریکو گارسیا لورکا- پشه مالاریا- نشانه اختصاری صفحات ۱۰- سنگینی معده- از آلات موسیقی غربی- از بین رفته ۱۱- قابل شنیدن- تفاوت بین دو چیز- رازها ۱۲- مترجم- شنا کردن ۱۳- طریقه و روش- امانت- فرشته شب اول قبر ۱۴- نوک بی‌نوک!- تیره روزان- همسرگزینی ۱۵- رمان جدید محمدرضا بایرامی که روایتگر مظلومیت شیعیان عراقی در طول هشت سال دفاع مقدس است- از مرکبات- عددی مفرد.

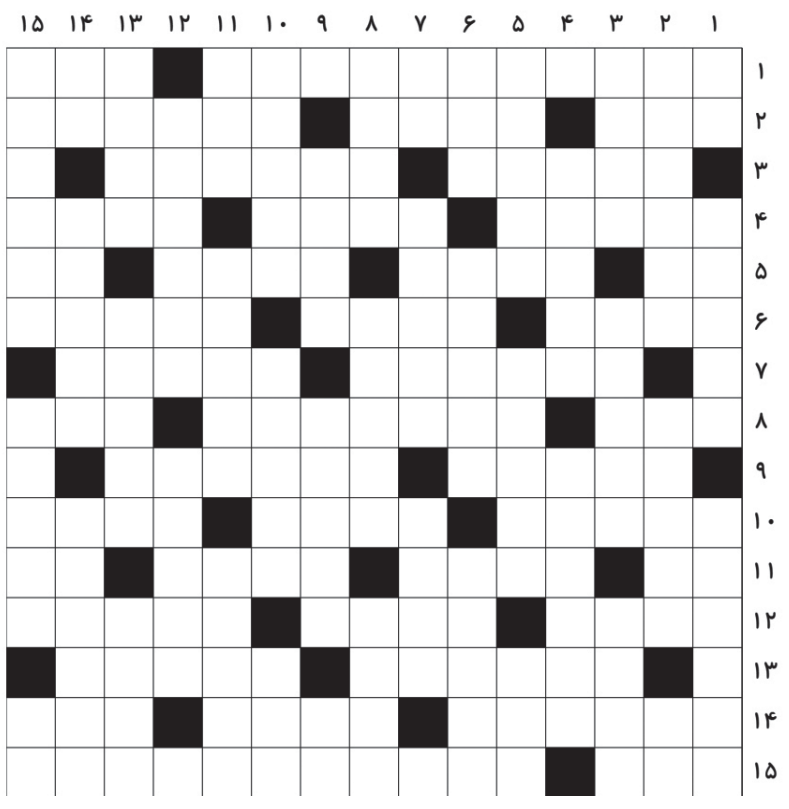

حل سودوکو سخت

۸	۱	۶	۲	۳	۵	۹	۴	۷
۷	۲	۹	۴	۶	۱	۳	۸	۵
۵	۴	۳	۸	۹	۷	۲	۱	۶
۱	۵	۸	۳	۴	۲	۷	۶	۹
۳	۶	۴	۷	۱	۹	۸	۵	۲
۹	۷	۲	۵	۸	۶	۴	۳	۱
۲	۳	۵	۶	۷	۸	۱	۹	۴
۴	۹	۷	۱	۵	۳	۶	۲	۸
۶	۸	۱	۹	۲	۴	۵	۷	۳

حل سودوکو ۱۹۱۲

۵	۷	۲	۹	۱	۶	۸	۳	۴
۳	۶	۹	۸	۷	۴	۱	۵	۲
۸	۴	۱	۲	۵	۳	۶	۷	۹
۱	۹	۴	۳	۶	۲	۵	۸	۷
۶	۸	۳	۷	۹	۵	۲	۴	۱
۲	۵	۷	۱	۴	۸	۹	۶	۳
۹	۱	۶	۴	۸	۷	۳	۲	۵
۷	۲	۵	۶	۳	۹	۴	۱	۸
۴	۳	۸	۵	۲	۱	۷	۹	۶

جدول ۲۹۱۶

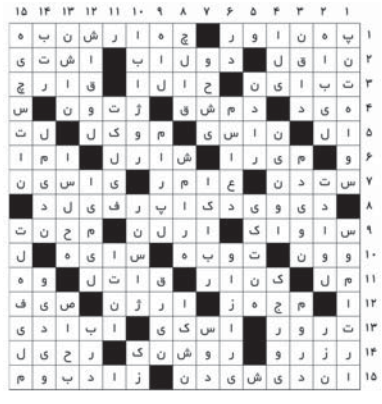

سودوکو سخت ۱۹۱۳

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۶		۱	۹		۳		
۳					۶	۱		
	۵			۴			۷	
۴			۳	۸				
	۷	۵		۲				
۶			۵	۷		۹	۸	
			۸		۷			
		۹		۶	۲			
			۹	۱	۵	۶		

سودوکو ۱۹۱۳

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

	۸	۱	۶	۷		۴		۹
		۲	۹		۴		۵	۱
۷				۳	۵	۲	۶	
	۲	۳	۷		۱		۸	۵
		۴			۸	۳		
	۵		۳				۲	
	۹			۱				۳
			۵		۷	۹	۴	۶
۴	۷	۶				۵		